



درباره روایت زمان در آثار ادبی

یکی از روش‌های مهم در نوشتن یک داستان ادبی رعایت «زمان روایت» در قصه است؛

یکی از روش‌های مهم در نوشتن یک داستان ادبی رعایت «زمان روایت» در قصه است؛ داستان کی اتفاق می‌افتد؟ در گذشته چه اتفاقی بر زمان حال تأثیر گذاشته است؟ این تأثیر در زمان حال چه نتایجی دربر داشته است؟ چگونه در یک داستان واحد می‌توانیم از حال به گذشته برویم و برگردیم اما داستان ریتم خود را از دست ندهد؟ جزئیات یک رخداد را در یک زمان محدود چگونه شرح دهیم تا داستان ما آهنگ خود را حفظ کند؟ این‌ها نکاتی است که جانت بارووی در کتاب «فن داستان نویسی» به آن‌ها پاسخ داده است.

به گزارش ایستا، جانت بارووی در میان دانشجویان و علاقه‌مندان به ادبیات داستانی در غرب چهره‌ای شناخته شده است. بنا به گفته برخی، او در کتاب «فن داستان نویسی»، همان کاری را با ادبیات معاصر انجام داد که ارسطو در «فن شعر» برای درام کلاسیک یونان در زمان خود. او در این کتاب چیزی را تجویز نمی‌کند بلکه فقط آنچه را در فن داستان نویسی موثر است و آنچه را تأثیری ندارد توصیف می‌کند. مطلبی که در پی می‌آید خلاصه بخشی از این کتاب است درباره روایت زمان در آثار ادبی.

چگونگی کارکرد زمان در داستان هنگامی که به یک مجسمه نگاه می‌کنیم، مقدار زمانی که انتخاب می‌کنیم تا آن را تماشا کنیم به خود ما مربوط می‌شود. مثلاً از زمان ورود به گالری تا وقت تعطیلی به تندیس «داوود» اثر میکل آنجلو (میکل آنژ) نگاه می‌کنیم؛ درحالی که هنرهایی که مبتنی بر زمان هستند، مانند فیلم، زمان معینی دارند که انتخاب آن در اختیار ما نیست.

ادبیات دقیقاً به هیچ کدام از این دو مثال شباهتی ندارد. مثلاً همانند تماشای یک مجسمه، در بیشتر مواقع می‌توانیم انتخاب کنیم که چه مدت کتابی را بخوانیم. ممکن است خواندن کتابی ۱۰ ساعت زمان ببرد، آن مدت زمان شاید بین چند روز یا حتی چند ماه طول بکشد؛ بستگی دارد که هر چند وقت یک بار مطالعه می‌کنیم و سرعت خواندن ما چقدر است.

زمان روایت چیست؟ اما کارکرد زمان در درون خود زمینه یک اثر داستانی چیست؟ داستانی که ۲۰ دقیقه برای خواندن زمان نیاز دارد، ممکن است واقعه‌ای را که در چند ثانیه رخ داده است روایت کند. به عنوان نمونه:

۱ «داستان «گلوله‌ای در مغز»، نوشته توبیاس وولف، زندگی شخصیت اصلی داستان را از نگاه خود او، فقط در مدت زمانی تعریف می‌کند که گلوله در حال گذشتن از میان جمجمه او است.

۲ «یا در مقابل، برای خواندن داستان کن لیوز با نام «باغ وحش کاغذی» فقط ۲۰ دقیقه زمان نیاز داریم؛ درحالی که خود داستان زمانی به مدت ۲۰ سال را روایت می‌کند.

بنابراین، روایت زمان در ادبیات داستانی در اصل جریانی نوسانی است میان فشردگی یا گسترده‌گی زمان نسبت به زمان واقعی برای خواننده.

با در نظر گرفتن این عناصر بنیادین زمان داستانی، بارووی برخی از راهکارهای روایت زمان را که امکان دستکاری زمان در خود زمینه داستان را ممکن می‌کند مطرح کرده است.

خلاصه گویی و صحنه پردازی دو روش اصلی برای روایت زمان داستانی وجود دارد.

۱ «نخست خلاصه گویی است که مدت زمان طولانی را در چند صفحه به صورت کوتاه بیان می‌کند.

۲ «روش دوم صحنه پردازی است که یک دوره کوتاه را در مدت زمان طولانی روایت می‌کند.

هدف روش خلاصه گویی، ارائه اطلاعات، مشخص کردن انگیزه شخصیت، مدیریت سرعت بیان داستان و عبور گذرا از میان صحنه‌های داستان است. در مقابل، در صحنه پردازی، داستان با بیان جزء به جزء نقاط عطف کلیدی داستان به خوانندگان اجازه می‌دهد تا در هر لحظه روایت حضور داشته باشند و آن‌ها را با تمام حواس پنج‌گانه تجربه کنند.

به گفته بارووی، خلاصه گویی را می‌توان به «ملاتی که ساختمانی را سرپا نگه می‌دارد» تشبیه کرد و صحنه پردازی را شبیه «آجرهایی که یک به یک به یک ساختمانی را می‌سازند».

اگر بخواهیم خواننده را از نظر احساسی تحت تأثیر قرار دهیم، ناچار خواهیم بود تا جایی که می‌توانیم بیشتر داستان را در تعداد صفحات ممکن روایت کنیم. کمتر چیزی وجود دارد که به اندازه کشف، تصمیم یا عملکرد شخصیت داستانی که زندگی او را برای همیشه تغییر می‌دهد، جذابیت داشته باشد؛ به علاوه، هنگامی که بتوانیم تمامی داستان را در صحنه‌ای بگنجانیم، بعید به نظر

می‌رسد که کوتاه کردن روایت بتواند خواننده را تحت تأثیر قرار دهد زیرا لحظات کلیدی به صورت دراماتیزه بیان نمی‌شوند.

پس، دو زیرگونه برای خلاصه نویسی پیشنهاد می‌شود: وابسته به شرایط و به ترتیب.

۱ «خلاصه نویسی وابسته به شرایط زمانی استفاده می‌شود که بخواهیم بگویم چگونه رویدادها در دوره زمانی خاص به طور ضمنی اتفاق افتاده‌اند. هنگام نوشتن به این روش حالت جملات شرطی را به کار می‌گیریم؛ به عنوان مثال: «او

شاید/احتمالاً/ممکن بود کاری را انجام دهد».

۲ «در خلاصه نویسی به ترتیب، توالی رویدادهایی مرتبط را به ترتیب و فشرده بیان می‌کنیم؛ مثلاً می‌گوییم: «او این کار را انجام داد و سپس آن کار را ... و در آخر کاری دیگر».

بارووی پیشنهاد می‌کند، برای اینکه بفهمیم چه زمانی باید هر کدام از این روش‌ها را استفاده کنیم، باید به ذهن خودمان مراجعه کنیم و ببینیم که چگونه خاطرات را ترسیم می‌کند و به تصویر می‌کشد.

صفحه سفید برخی اوقات نیاز داریم تا صحنه‌ای را به صحنه‌ای دیگر منتقل کنیم اما میان دو صحنه چه اتفاقی می‌افتد به داستان ربطی پیدا نمی‌کند؛ بنابراین، پرشی خواهیم داشت به زمان، مکان و نظرگاهی جدید. در سینما این کار را با روش «کات» یا برش انجام می‌دهیم.

دهند. در ادبیات داستانی ما چنین انتقال صحنه ای را با روش صفحه سفید بر روی کاغذ انجام می دهیم. خیلی راحت صحنه ای جدید یا اتفاق بعدی را آغاز می کنیم.

شاید غیرمنطقی به نظر برسد اما هنگام استفاده از صفحه سفید باید از به کارگیری زبان انتقالی مثل «مدت ها پیش بود که ...» خودداری کنید؛ زیرا چنین زبانی که برای هدایت و راهنمایی خواننده استفاده می شود، بی ربط است و اغلب این فکر به ذهن می رسد که نویسنده درباره هوش خواننده شک دارد. بنابراین، درحالی که عبارت «سه ساعت بعد ...» ممکن است برای داستان باب اسفنجی کارایی داشته باشد، در حالت انتقالی در داستان ادبی توهین به خواننده محسوب می شود.

بارووی به جای صفحه سفید برای حالت انتقال صحنه و زمان روش دومی به نام «مونتاز» را پیشنهاد می کند. مونتاز نوعی روش پیوندی بین خلاصه نویسی و «کات به ...» سینمایی است. اگرچه این روش شرایط خاص یا توالی رویدادها را فشرده نمی کند، با استفاده از جزییات سریع در برداشت های ذهنی (امپرسیونیستی) چشم اندازی چرخشی (پانورامایی) از رویدادها در فضا و زمان داستان ایجاد می کند.

به عنوان نمونه:

۱ – در یک حالت انتقال صفحه سفید ممکن است بخوانید: «جان لباس های خود را برای سفر آماده کرد؛ آن را چک کرد و دوباره بررسی کرد. او همه چیزهای لازم را داشت.» (صفحه سفید) «فلوریدا از آنچه تصور می کرد سردتر شده بود»

۲ – در حالی که در حالت انتقال مونتاز می خوانید: «لباس ها و تی شرت های تابستانی کاملاً تا شده بودند. جستجوی بالش برای یافتن آن نقطه سرد پنهان. شتابان برای رسیدن به موقع فقط برای تأخیر نداشتن. سوار شدن. آشفته. سرمست. پیاده شدن از هواپیما. نسیمی سرد و استخوان خردکن.»

اینکه کدام روش را شما انتخاب می کنید، صفحه سفید یا مونتاز، همه به خلاقیت شما بستگی دارد.

بازگویی گذشته

درحالی که خلاصه گویی و صفحه سفید به ما این توانایی را می دهند تا از زمان حال به آینده بپریم، مرور گذشته به ما اجازه می دهد تا به عقب برگردیم تا زمان حال را تکمیل کنیم. هرچند، نویسندگان اغلب از مرور گذشته به عنوان فرصتی باری به هر جهت استفاده می کنند نه با هدف یافتن راه کارهایی برای ارائه اطلاعات درباره شخصیت پردازی و گفت و گو در زمان حال. همان طور که گفتیم، ظرافت در انتقال های نمادین مکان و فضای خالی لازم است ولی هنگام به کارگیری بازگویی گذشته، به کمی لطافت هم نیاز داریم.

- لازم نیست با نوشتن مثلاً «دایو به گذشته فکر کرد و ...» با اعصاب خواننده بازی کنید.

- به جای آن، بهترین کار، استفاده از یک محرک یا یادآوری آبی یک نکته در زمان حال برای آغاز بازگویی گذشته است؛ یعنی، محرکی که به خاطر تلنگری بزند. به طور معمول، یادآوری، نوعی حس گر است؛ بو، مزه و تصویر.

پس، وقتی خاطره را با یادآوری تحریک کردید، از روایت حال حاضر داستان را با استفاده از جمله ماضی بعید به بازگویی گذشته منتقل کنید: «آن روز به سمت مدرسه رفته بود ...».

سپس هنگامی که به زمان گذشته وارد شدید، جمله را به گذشته ساده تبدیل کنید؛ وقتی به مدرسه رسید»

در آخر صحنه را با تکرار معکوس همین روند به زمان حال برگردانید؛ چند نکته آشنا بیاورید تا توجه خوانندهگان جلب شده و به زمان حال برگردند.

به پیشنهاد بارووی، هیچ اشکالی ندارد که در انتقال از گذشته به حال خیلی ساده بنویسید: «اکنون ...»

حرکت آهسته

علاوه بر آنچه درباره مدیریت روایت زمان گفتیم، نکته آخری نیز وجود دارد؛ حرکت آهسته.

از این روش می توانید برای برجسته کردن جزئیات یا تمرکز بر نکاتی که منعکس کننده پدیده ای واقعی باشند استفاده کنید. همه این احساس را تجربه کرده ایم که هنگام یک لحظه احساسی شدید، زمان آهسته می گذرد. متوجه کوچک ترین حرکت عصبی در چهره شخص مقابل هنگام شنیدن خبری ناگوار شده ایم. پس از یک فاجعه طبیعی، گویا لحظه به لحظه دنیا به آهستگی می گذرد. یک اتفاق شگفت انگیز کوچک می تواند طوری زمان را فشرده کند که در کسری از ثانیه، فکر کنیم برای ساعت ها به آن نگاه کرده ایم و مشغول تحلیل آن بوده ایم.

برای خلق چنین صحنه هایی از حرکت آهسته در داستان ادبی، به راحتی می توانیم زمان را با تشریح جزییات و برآیند فکری شخصیت داستانی سپری کنیم. می توانیم با ارائه اطلاعاتی از پس زاویه دید شخصیت، چیزی که شخصیت داستانی شاید نمی تواند ببیند، این تمرکز بر جزئیات را افزایش دهیم.